



Research Paper

Psychological Discourse Analysis of Manijeh's Character in the Story of Bizhan and Manijeh from Ferdowsi's The Shahnameh

Hajar Hedayatizadeh

PhD student in Persian Language and Literature, Faculty of Language and Literature, University of Kurdistan, Sanandaj, Iran. (Corresponding Author).
(hedayatizadehajar@gmail.com)

Ali Jebraili

Master's degree in Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Foreign Languages, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran. (alijebraili@gmail.com)



10.22034/lda.2025.143345.1038

Received:

March, 15, 2025

Accepted:

May, 12, 2025

Available

online:

May, 24, 2025

Keywords:

*Manijeh,
Bizhan, love,
psychological
discourse
analysis.*

Abstract

In the story of Bizhan and Manijeh from Ferdowsi's The Shahnameh, Manijeh is portrayed as a complex and progressive figure in Persian epic literature, redefining the boundaries of feminine identity by challenging gender and social norms. This study, employing a psychological-analytical approach and drawing on existentialist theories (Sartre) and emotional resilience (Seligman), examines the transformation of Manijeh's identity in relation to three key themes: "love," "power," and "social rejection." By consciously choosing her love for Bizhan, which conflicts with tribal and familial norms, Manijeh creates a profound break from her imposed identity. This revolutionary act not only leads to her severe rejection by the Turanian society but also provides a foundation for reconstructing her individual identity. Facing the suffering caused by isolation and humiliation, Manijeh transforms pain into a driving force, achieving psychological resilience. Through her active role in rescuing Bizhan, she crafts a new language of love that transcends stereotypical feminine roles. The Analysis of Manijeh and Bizhan's emotional relationship reveals that she is not merely a passive savior but contributes to Bizhan's psychological reconstruction by enhancing his self-efficacy and shifting his mental paradigm. Manijeh's resistance against patriarchal structures makes her a symbol of feminine agency, navigating the geographical and mental boundaries of a mythological society even in the darkest conditions, relying on her will and inner values.



مقاله پژوهشی

تحلیل گفتمان روانشناختی شخصیت منیژه در داستان بیژن و منیژه شاهنامه فردوسی

هاجر هدایتی زاده (نویسنده مسؤول)

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشکده زبان و ادبیات، دانشگاه کردستان، سنندج، ایران.

(hedayatizadehajar@gmail.com)

علی جبرائیلی

کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران،

ایران. (alijebraili@gmail.com)



10.22034/lda.2025.143345.1038

چکیده

داستان بیژن و منیژه، در شاهنامه فردوسی، شخصیت منیژه را به عنوان زنی پیچیده و پیشرو در ادبیات حماسی فارسی، معرفی می‌کند که با نقض هنجارهای جنسیتی و اجتماعی، مرزهای هویت زنانه را بازتعریف می‌نماید. این پژوهش با رویکردی روانشناختی-تحلیلی و با تکیه بر نظریه‌های اگزیستانسیالیستی (سارتر) و تاب‌آوری هیجانی (سلیگمن)، به بررسی فرایند تحول هویت منیژه در مواجهه با سه محور «عشق»، «قدرت» و «طرد اجتماعی» می‌پردازد. منیژه با انتخاب آگاهانه عشق به بیژن، که در تضاد با آموزه‌های قبیله‌ای و خانوادگی است، گسستی ریشه‌ای از هویت تحمیلی خویش ایجاد می‌کند. این کنش انقلابی، نه تنها طرد شدید او از سوی جامعه توران را به دنبال دارد، بلکه بستری برای بازسازی هویت فردی‌اش فراهم می‌سازد. او در مواجهه با رنج‌های ناشی از انزوا و تحقیر، با تبدیل درد به نیرویی پیش‌برنده، به تاب‌آوری روانی دست یافته و از طریق ایفای نقش فعال در نجات بیژن، زبان جدیدی از عشق را می‌آفریند که فراتر از کلیشه‌های زنانه است. تحلیل رابطه عاطفی منیژه و بیژن نشان می‌دهد که او تنها یک نجات‌دهنده منفعل نیست، بلکه با تقویت خودکارآمدی و تغییر پارادایم ذهنی بیژن، به بازسازی روانی او کمک می‌کند. مقاومت منیژه در برابر ساختارهای مردسالارانه، نمادی از عاملیت زنانه از او می‌سازد که حتی در تاریک‌ترین شرایط، با تکیه بر اراده و ارزش‌های درونی، مرزهای جغرافیایی و ذهنی جامعه اساطیری را می‌پیماید.

تاریخ دریافت:

۱۴۰۳/۱۲/۲۵

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۴/۰۲/۲۲

تاریخ انتشار:

۱۴۰۴/۰۳/۰۳

واژه‌های کلیدی:

منیژه، بیژن، عشق،
تحلیل گفتمان
روانشناختی

استناد: هدایتی زاده، هاجر و علی جبرائیلی (۱۴۰۴). «تحلیل گفتمان روانشناختی شخصیت منیژه در داستان بیژن و منیژه شاهنامه فردوسی»، نشریه تحلیل گفتمان ادبی، ۳ (۱)، ۱۳۸-۱۱۷.

۱. مقدمه و بیان مسأله

در قلمرو ادبیات حماسی فارسی، شاهنامه فردوسی نه تنها روایتی از نبردها و پهلوانی هاست، بلکه گنجینه‌ای از شخصیت‌های پیچیده و چندلایه را در خود جای داده است که هر یک بازتاب‌دهنده ژرفای ذهنیت انسان در تقابل با چالش‌های هستی‌شناختی است. در این میان، داستان بیژن و منیژه به عنوان یکی از ناب‌ترین روایت‌های عاشقانه-حماسی، پرده‌ای ستایش‌برانگیز از شخصیت منیژه ترسیم می‌کند؛ زنی که در تقاطع ممنوعیت‌های اجتماعی، تعصب‌های قبیله‌ای و کشمکش‌های درونی، تصویری بدیع از «زن پیشرو» را در ادبیات کلاسیک ایران خلق می‌نماید. این مقاله با تکیه بر چهارچوب روانشناسی-تحلیلی، به واکاوی ابعاد ناپیدای این شخصیت اسطوره‌ای می‌پردازد تا لایه‌های پنهان هویت او را در مواجهه با سه محور کلیدی «عشق»، «قدرت» و «طرد اجتماعی» آشکار کند. این شخصیت پیچیده با کنشگری فعالانه خود، الگویی از «تاب‌آوری هیجانی» (سلیگمن، ۱۳۹۵: ۱۲۵-۱۱۲) و «عاملیت اگزیستانسیال» (سارتر، ۱۳۶۱: ۳۷) را ارائه می‌دهد که در مطالعات روانشناسی ادبیات قابل تأمل است.

منیژه در قلب حماسه فردوسی، نه به عنوان قربانی منفعل تقدیر، بلکه به مثابه زنی آگاه و پیشرو ظاهر می‌شود که مرزهای هویت زنانه در ادبیات کلاسیک فارسی را جابه‌جا می‌کند. او از همان ابتدا در تقابل با دو جهان قرار می‌گیرد: از یک سو، میراث خاندانی افراسیاب که او را در نقش «دختر دشمن» محبوس می‌کند و از سوی دیگر، عشقی که مثل رودی خروشان، بنیان این زندان سنتی را می‌شکند. اینجا عشق، صرفاً یک احساس نیست، بلکه کنشی انقلابی است که فروم در «هنر عشق ورزیدن» آن را «جراتی برای نفی نظام‌های سلطه» می‌خواند (فروم، ۱۳۶۳: ۴۵).

نقطه اوج این تقابل، زمانی است که منیژه، بیژن ایرانی را نجات می‌دهد. این انتخاب، تنها یک طغیان عاطفی نیست، بلکه بازتعریف ریشه‌ای مفهوم «وفاداری» است؛ وفاداری نه به قومیت یا خاندان، بلکه به حقیقت درونی. او با این کار، از سطح یک شخصیت ادبی فراتر می‌رود و به نمادی از عاملیت انسانی بدل می‌شود که حتی در تاریک‌ترین شرایط، شعله اختیار را زنده نگه می‌دارد. سفر روانشناختی منیژه، سه مرحله کلیدی را دربرمی‌گیرد:

الف) گسست از هویت تحمیلی

پذیرش عشق به بیژن، نفی مستقیم آموزه‌هایی است که از کودکی به او القا شده است. اینجاست که نظریه فروم درباره «عشق به مثابه هنر بودن» (فروم، ۱۳۶۳: ۲۹) تجسم می‌یابد؛ عشقی که نیازمند جسارت ایستادن در برابر سنت هاست.

(ب) بازسازی هویت از طریق رنج

تبعید و تحقیرهایی که پس از نجات بیژن رخ داد، به جای آنکه او را از پا درآورد، مانند سوختی برای دگرگونی وجودی‌اش عمل کرد؛ فرایندی که در آن، رنج‌های سهمگین به پالایش روان و بالندگی درونی می‌انجامد.

(پ) آفرینش زبان جدید عشق

منیژه، عشق را از قالب کلیشه‌های زنانه (مانند فداکاری منفعل) خارج می‌کند و به آن بُعدی فعالانه می‌بخشد. نجات بیژن از چاه، نه یک «ایثار»، که بیانیه‌ای سیاسی است علیه نظامی که عشق را تنها در چهارچوب ازدواج می‌پذیرد.

در این میان، تناقضی ظریف وجود دارد: هرچند منیژه در ظاهر «قربانی» عشق به نظر می‌رسد، اما در واقع، این عشق، ابزاری است برای رسیدن به استقلال روانی. همانطور که فروم می‌گوید: «عشق واقعی، فرد را از زندان خودشیفتگی رها می‌کند» (فروم، ۱۳۶۳: ۶۷). او با انتخاب آگاهانه رنج، برده وارونه نظام پدرسالاری نمی‌شود، بلکه خود را به عنوان سوژه‌ای آزاد می‌آفریند که درد را به نیروی تغییر تبدیل می‌کند.

منیژه زنی که نه در قالب «معشوقه» محدود می‌شود، نه در نقش «مادر» محبوس می‌ماند او با پای گذاشتن به قلمرویی که پیش از این مختص قهرمانان مرد بوده، نشان می‌دهد که عشق می‌تواند محرکی برای عبور از مرزهای جنسیتی باشد.

پایان این سفر، نه در پیروزی حماسی، که در پیروزی روانی منیژه نهفته است. او هرچند در جامعه توران طرد می‌شود، اما موفق می‌شود هویتی مستقل بیافریند که نه بر پایه قومیت، که بر اساس اصول اخلاقی شخصی استوار است. این دقیقاً همان چیزی است که فروم از آن به عنوان «هنر زیستن اصیل» یاد می‌کند (فروم، ۱۳۶۳: ۱۱۵). منیژه به ما می‌آموزد که حتی در سخت‌ترین شرایط، می‌توان با تکیه بر عشق آگاهانه، از چرخه نفرت و انتقام گریخت و انسانیتی نو ساخت.

نکته پارادوکسیکال در شخصیت‌پردازی منیژه، ترکیب ظرافت عاطفی با صلابت روانی است. از سویی، او با به خطر انداختن جان خویش در چاه تاریک اسارت بیژن، به مثابه «آنیمای شجاع» (نماد کهن‌الگوی انرژی زنانه در نظریه یونگ) ظاهر می‌شود که برای نجات معشوق، هستی خود را به مخاطره می‌افکند. از سوی دیگر، نشان می‌دهد که فداکاری‌هایش نه از سر وابستگی بیمارگونه، که برآمده از «دلبستگی ایمن» به ارزش‌های فراجنسیتی است. دفاع او از بیژن در برابر خشم افراسیاب، تجلی شهامتی است که تا پیش از این در ادبیات حماسی، قلمرو انحصاری پهلوانان مرد تلقی می‌شد.

جنبه انقلابی منیژه تنها در نبرد با ساختارهای بیرونی خلاصه نمی‌شود؛ او با عبور از مرزهای جغرافیایی و ذهنی توران، بنیان‌های «امنیت کاذب» در جامعه مردسالار را درهم می‌شکند. این شورش وجودی را می‌توان تقابلی ریشه‌دار با هنجارهای فرهنگی تحمیلی دانست؛ جایی که نیروی زندگی و میل به شکوفایی، بر قیدوبندهای سنتی غالب می‌آید. پایداری او در برابر طرد اجتماعی، نه نشانه تسلیم، که نمادی از توانایی ذهن انسان در تبدیل رنج به عاملی برای بالندگی است؛ فرایندی که در آن، تمرکز بر امکانات پیش‌رو و پرورش امید درونی، حتی در تاریک‌ترین لحظه‌ها، به سلاحی برای بازآفرینی سرنوشت بدل می‌شود. منیژه در اوج تنهایی نیز اسیر تقدیر از پیش تعیین‌شده نمی‌ماند و با تبدیل عشق به نیرویی پیش‌برنده، ثابت می‌کند که می‌توان درد را به سوختی برای خلق واقعیتی نوین مبدل ساخت.

این مقاله با اتکا به روش‌شناسی بینارشته‌ای (ادبیات-روانشناسی)، سه گام اساسی را دنبال می‌کند: نخست، واکاوی کهن‌الگوی «زن قهرمان» در اسطوره‌های شرقی و انطباق آن با شخصیت منیژه. دوم، تحلیل فرایندهای شناختی-هیجانی او در مواجهه با بحران‌های پی در پی، از انتخاب عشق غیرمجاز تا تحمل حبس در چاه. سوم، بررسی تأثیر متقابل رابطه عاشقانه بر رشد روانی-اجتماعی هر دو شخصیت بیژن و منیژه. در نهایت، این پژوهش در پی اثبات این فرضیه است که منیژه نه یک معشوقه منفعل، بلکه «سوژگی آگاه» است که با بازتعریف مرزهای جنسیتی، تقدیرگرایی اساطیری را به چالش می‌کشد. امروزه بازخوانی چنین شخصیت‌هایی از دریچه روانشناسی مدرن، نه تنها روزنه‌ای به سوی درک ژرف‌تر شاهنامه می‌گشاید بلکه می‌تواند الگویی برای عبور از بحران هویت در جامعه معاصر ایران باشد؛ جامعه‌ای که همچون منیژه، درگیر تقابل سنت و مدرنیته است و نیازمند بازآفرینی روایت‌های نوین از مفاهیم «زن بودن» و «عشق ورزیدن».

۲. پیشینه پژوهش

شخصیت‌های ادبی همواره از منظرهای مختلف روان‌شناختی، ساختاری و فرهنگی مورد تحلیل قرار گرفته‌اند. در میان داستان‌های حماسی ایرانی، داستان «بیژن و منیژه» از شاهنامه فردوسی، از دیرباز مورد توجه پژوهشگران بوده است. در این میان، تحلیل شخصیت‌های داستان به ویژه شخصیت منیژه، که نماد عشق و ایثار است، از جهات مختلف روان‌شناختی، اسطوره‌ای و اجتماعی در آثار مختلف مورد بررسی قرار گرفته است.

یکی از نخستین پژوهش‌ها در این حوزه، مطالعه‌های روان‌شناختی شخصیت‌های شاهنامه است. به عنوان نمونه، پژوهش حیدری و جمشیدی (۱۳۹۷) با استفاده از نظریه

شخصیت‌شناسی مایرز-بریگز، شخصیت منیژه و بیژن را تحلیل کرده‌اند. این پژوهش به بررسی تیپ‌های شخصیتی این دو شخصیت پرداخته و به‌ویژه، ویژگی‌های برجسته روان‌شناختی منیژه، از جمله حساسیت و احساسات عمیق او را نشان داده است.

در همین راستا، مرادی (۱۳۹۷) از دیدگاه یونگ و کهن‌الگوهای روان‌شناختی به تحلیل شخصیت منیژه پرداخته است. او منیژه را به عنوان نمادی از کهن‌الگوی زنانه در نظر گرفته و تحول شخصیت او در این داستان را با تکیه بر اصول روان‌شناسی تحلیلی یونگ بررسی کرده است. این رویکرد به‌ویژه بر ابعاد ناخودآگاه شخصیت منیژه تأکید دارد و تغییرات روانی او در طول داستان را تبیین می‌کند.

پژوهش‌هایی نیز بر اساس الگوهای اسطوره‌ای به تحلیل شخصیت‌های شاهنامه پرداخته‌اند. فولادی و رحمانی (۱۳۹۷) در بررسی‌های خود، با استفاده از الگوی «سفر قهرمان» جوزف کمبل، به تحلیل سیر تحول شخصیت منیژه و بیژن در راستای تمایزات قهرمانی پرداخته‌اند. این پژوهش بر مسیریابی قهرمانان در جستجوی هویت و تحول شخصیتی تأکید دارد و نشان می‌دهد که شخصیت منیژه با عبور از بحران‌های فردی و اجتماعی به شکوفایی شخصیتی می‌رسد.

در بررسی‌های معاصر، کشاورزی و عرب (۱۴۰۱) با استفاده از نظریه روان‌شناسی مثبت نگر مارتین سلیگمن، به تحلیل فضایل و توانمندی‌های منیژه پرداخته‌اند. این پژوهش تأکید دارد بر اینکه چگونه ویژگی‌های مثبت شخصیتی همچون شجاعت، محبت و امید به منیژه کمک می‌کنند تا نه تنها در برابر چالش‌ها و دشواری‌ها مقاومت کند، بلکه خود را به عنوان یک شخصیت تحول‌یافته و الهام‌بخش در داستان معرفی کند.

در نهایت، پژوهش‌های مرتبط با این داستان نشان‌دهنده توجه و استقبال از تحلیل‌های روان‌شناختی، ساختاری و اسطوره‌ای شخصیت‌هاست. این پژوهش‌ها به‌ویژه بر شخصیت منیژه به عنوان یک نمونه از زنان مقاوم و تحول‌یافته در ادبیات فارسی تأکید دارند و تلاش دارند تا با استفاده از نظریه‌های مختلف، ابعاد روان‌شناختی و اجتماعی این شخصیت را بهتر درک کنند. نوآوری مقاله حاضر در تلفیق مفاهیم روانشناسی مدرن با تحلیل ادبی است که منیژه را به عنوان نمادی از «زن پیشرو» در ادبیات کلاسیک فارسی معرفی می‌کند؛ شخصیتی که با عاملیت خود، چارچوب‌های جنسیتی و تقدیرگرایی اساطیری را به چالش می‌کشد.

۳. بحث و بررسی

در این پژوهش، شخصیت منیژه در داستان بیژن و منیژه فردوسی از منظر تحلیل روانشناختی مورد بررسی قرار می‌گیرد و ابعاد مختلف او در چهار دسته اصلی تحلیل می‌شود: عشق و جرأت در مخالفت با هنجارها، فداکاری و ایثار در عشق، پایداری در برابر طرد و تنهایی، و نماد زن قدرتمند در ادبیات حماسی. یک رویداد برآیند فرد و موقعیت اوست، به این معنا که هیچ حادثه‌ای به صورت جداگانه یا بدون تعامل میان ویژگی‌های درونی فرد و موقعیت اجتماعی و فرهنگی او رخ نمی‌دهد (مختاری، ۱۳۷۹: ۷۶). از همین رو، کنش‌های منیژه نه فقط بازتاب‌دهنده شخصیت و ارزش‌های فردی او هستند بلکه واکنشی به شرایط و موقعیت‌های اطرافش به شمار می‌آیند. به عبارت دیگر، عشق و جرأت او در برابر هنجارهای جامعه، فداکاری در مسیر عشق و پایداری در مواجهه با تنهایی، همه نتیجه تعامل همزمان بین شخصیت منحصر به فرد او و موقعیت‌های پیچیده‌ای است که در داستان به تصویر کشیده شده‌اند. این رویکرد تحلیلی، همچون پلی میان عمق هستی‌شناسی و تجلیات فردی، دریچه‌ای استوار به سوی کشف رازهای نهفته در روح منیژه در این بستر است، و تنها به عنوان یک شخصیت داستانی ظاهر نمی‌شود؛ بلکه به تجلی نهایی زن قدرتمند، نمادی از آزادی، اراده و مقاومت در برابر محدودیت‌های سرنوشت و هنجارهای اجتماعی بدل می‌گردد. این تحلیل، دعوتی است به تأمل در مفاهیم بنیادین وجود، جستجوی مداوم انسان برای شناخت خویش و بازخوانی معنای قدرت درونی در برابر چالش‌های زندگی.

۳-۱. عشق و جرأت در مخالفت با هنجارها

۳-۱-۱. بیان عشق بی‌پروا و زیر پا گذاشتن هنجارهای اجتماعی (نقض هنجارهای جنسیتی)

منیژه منم دخت افراسیاب برهنه ندیده رخم آفتاب

(فردوسی، ۱۳۸۸: ۴۵۹)

همان گنج دینار و تاج گهر به تاراج دادم همه سربسر

(همان: ۴۶۱)

ز کار منیژه دلش خیره ماند قراخان سالار را پیش خواند

(همان: ۴۴۰)

منیژه، آگاهانه قیدهای خانوادگی و اجتماعی را کنار می‌نهد که حاکی از جرأت بالای وی است و به عنوان فردی مستقل، اظهار می‌دارد که عشق را به دشمنی ترجیح می‌دهد؛ «چرا که انسان موجودی است که با آگاهی و اراده خویش به سمت آینده پیش می‌رود که این حرکت نه تنها انتخاب او است، بلکه در هر گام از این مسیر، برآنچه پیش رو دارد واقف است» (سارتر،

(۱۳۶۱: ۲۴). وی بزرگی و فرّ و نژاد را که در فرهنگ حاکم بر حماسه شاهنامه، نشانه شرافت و قدرت است را فدای عشق می‌کند و اعتراضی است به ساختارهای مردسالارانه و قبیله‌ای که زنان را در چهارچوب نقش‌های از پیش تعیین شده محدود می‌کند. در مجموع، مرزکشی در برابر دیگری و ابراز تمایز، تلاشی در جهت تحقق فردیت و اثبات استقلال است. این اقدام، مطابق با اصل برتری جویی آدلر، نشان‌دهنده میل به خلق هویتی فراتر از محدودیت‌های خانوادگی است (آدلر، ۱۳۷۰: ۲۰-۲۵). فردوسی، منیژه را به عنوان زنی عاملیت‌مدار، تعامل بین نیازهای فردی و فشارهای جمعی را با ظرافت بسیار تصویر کرده است.

۳-۱-۲. پیش‌قدم شدن در ابراز عشق و تصمیم‌گیری مستقل

منیژه، بیژن را بدون اجازه و آگاهانه به قصر می‌برد:

منیژه بیامد گرفتش به بر	گشاد از میانش کیانی کمر
نشستنگه رود و می ساختند	ز بیگانه خانه پرداختند
نهفته به کاخ اندر آمد به شب	به بیگانگان هیچ نگشاد لب

(فردوسی، ۱۳۸۸: ۴۴۰-۴۳۹)

اقدام منیژه در انتقال پنهانی بیژن به قصر در شاهنامه، نماد عاملیت زنانه و نقض هنجارهای جنسیتی است. او با «گرفتن به بر» بیژن، نقش‌های سنتی و محدودکننده زنان را به چالش می‌کشد و در همین عمل، اختیار و عاملیت خود را به رخ می‌کشد. بوسیدن سر بیژن نیز علاوه بر ابراز عشق، برتری نمادین او در این رابطه را نشان می‌دهد؛ زیرا در جامعه‌ای که زنان گرفته می‌شوند، منیژه با عکس آن، یعنی گرفتن بیژن، نقش مردانه را تصاحب می‌کند که این کنش وی، وارونگی آشکار هنجارهای جنسیتی است این اقدام منیژه همزمان، عملکردی مستقل و سیاسی است، بدون تأیید خانواده یا جامعه، بیژن را به قصر می‌برد و مرزهای قدرت و اقتدار را می‌شکند. این کنش‌ورزی، مشابه تاکتیک‌های زیرزمینی در برابر ساختارهای سرکوبگر است که فضاهای خصوصی را به عنوان ابزار مقاومت به کار می‌گیرد. پوشاندن صورت بیژن، استعاره‌ای از دوگانگی هویت بوده که در آن نقاب، ضمن نمادی از رعایت هنجارها، به عنوان ابزاری برای فریب و مقاومت در برابر سیستم عمل می‌کند. هرچه هویت ظاهری او پنهان‌تر می‌شود، عاملیت درونی‌اش آشکارتر می‌گردد. عواقب این اقدام جسورانه، خشم افراسیاب و طرد منیژه است؛ اما وی با استقامت در برابر مجازات‌ها و فداکاری برای بیژن، پایداری و وفاداری خود را نشان می‌دهد. منیژه نه تنها در مقابل هزینه‌های انتخاب‌هایش تسلیم نمی‌شود بلکه به عنوان یک زن فعال و آگاه در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی خود را بازتعریف می‌کند.

این صحنه از شاهنامه، تصویری از زنایی است که در برابر ساختارهای مردسالارانه و محدودکننده، از اختیار و عاملیت خود برای تغییر و مقاومت استفاده می‌کنند. منیژه در این لحظه، تنها عاشق نیست؛ او یک استراتژیست سیاسی است که از بدن و عواطف خود به‌عنوان ابزار مبارزه استفاده می‌کند. این کنش، نماد قدرت زنانه و امکان شکستن مرزهای سنتی است. این اقدام، استقلال و شجاعت او را در مواجهه با محدودیت‌های سنتی نشان می‌دهد.

۳-۱-۳. پایداری در عشق، حتی در برابر خطرات

منیژه، حتی در زمان سختی‌ها به عشقش وفادار می‌ماند:

نیابم به درویشی خویش خواب ز نالیدن او دو چشمم پر آب
(فردوسی، ۱۳۸۸: ۴۵۹)

تو ای دخت رنج‌آزموده ز من فدی کرده جان و دل و چیز و تن
(همان: ۴۶۲)

این ابیات نشان می‌دهند که عشق او فراتر از ترس از مجازات یا هنجارهای اجتماعی است و منعکس‌کننده اراده و رشدی روان‌شناختی است. پایداری منیژه در عشق به بیژن، فراتر از یک روایت عاشقانه، نمایشی از رشد روانی و شکل‌گیری هویتی خودبنیاد است. این ویژگی‌ها، شخصیت منیژه را از قالب یک شاهزاده‌منفعل جدا می‌کند و او را به شخصیتی پویا، عاشق و شجاع بدل می‌سازد. ریختن خاک بر سر و تاریکی جهان، استعاره‌ای از سوگواری فعال بوده که برخلاف افسردگی منفعلانه، با پذیرش رنج، آن را به نیرویی برای پایداری تبدیل می‌کند. چنان است که گویی جان حماسه در پیکر زنان دمیده و از آنان پهلوانی دلیر پدید آورده است (علی‌اکبرزاده زهتاب، ۱۳۹۹: ۱۲۳).

از منظر روان‌شناسی، شجاعت روانی به معنی توانایی فرد در مقابله با ترس‌ها و اضطراب‌های درونی برای اتخاذ تصمیمات مستقل است. منیژه، شاهزاده‌ای از خاندان افراسیاب، به رغم آگاهی از پیامدهای منفی عشق به بیژن، با شجاعت تمام به مقابله با محدودیت‌های اجتماعی و خانوادگی می‌رود. او تصمیم می‌گیرد که برخلاف انتظار جامعه‌اش، به عشق خود وفادار بماند و در برابر نظام‌های سنتی تسلیم نشود که این مسأله، نشانگر رشد هویت است. به این معنا که منیژه درکی مستقل، از خود و موقعیتش در جامعه دارد، نه تنها از وابستگی به خانواده و جامعه‌رهایی می‌یابد، بلکه خود را به‌عنوان یک شخصیت مستقل در داستان معرفی می‌کند. این نشان می‌دهد که او قادر است برای خودش تصمیم بگیرد و در مسیر خود پیش برود، فارغ از اینکه چه انتظارات اجتماعی از او وجود دارد.

۳-۲. ایثار آگاهانه: از خودشیفتگی تا دل بستگی ایمن

۳-۲-۱. فراهم کردن نیازهای اولیه برای بیژن در چاه

چون از کوه خورشید سر بر زدی منیژه به هر در همی نان چیدی
همی گرد کردی بروز دراز به سوراخ چاه آوریدی فراز
(فردوسی، ۱۳۸۸: ۴۴۵)

۳-۲-۲. تحمل سختی‌ها برای یاری رساندن به معشوق

منیژه به هیزم شتابید سخت چو مرغان برآمد بشاخ درخت
بخورشیدبر چشم و هیزم ببر که تا کی برآرد شب از کوه سر
(فردوسی، ۱۳۸۸: ۴۶۲)

این ابیات از رنج مداوم او برای عشق و تلاش شبانه‌روزی‌اش برای رهایی معشوق حکایت دارند.

در نمونه‌های ذکر شده، منیژه فراتر از یک شخصیت ادبی، به مثابه الگویی از مکانیزم‌های روانی پیچیده انسان در مواجهه با بحران‌های عاطفی ظاهر می‌شود. تلاش او برای تأمین نیازهای اولیه بیژن در عمق چاه، از طریق اقداماتی مانند به هر در همی نان چیدی، بازتابی از همذات‌پنداری افراطی است که در آن مرزهای «خود» و «دیگری» محو می‌شود. این سطح از فداکاری، که حتی با قربانی کردن غرور وی همراه است، نشانگر درونی‌سازی نقش «نجات‌دهنده» است؛ نقشی که احتمالاً ریشه در نیاز ناخودآگاه به اثبات ارزش وجودی خویش از طریق خدمت به دیگری دارد. این احساس از کنش‌های منیژه در ذهن مخاطب ایجاد می‌شود که غم نه یک وضعیت گذرا، بلکه به بخشی از هویت عاطفی منیژه بدل شده است. با این حال، هوش هیجانی او در تبدیل این رنج به کنش‌های عملی، مانند تهیه غذا یا تسلی بخشی به بیژن، نمایانگر توانایی شگرف او در مدیریت هیجانات منفی از طریق بازآفرینی امید است. این ایثار لامتناهی حاکی از وابستگی وجودی او به بیژن بوده؛ گویی بیژن به «روشنایی» وجود او تبدیل شده است و غیاب او برابر است با فروپاشی جهان ذهنی منیژه. این وابستگی، همزمان هم نقطه قوت اوست (زیرا عشق را به نیرویی برای بقا تبدیل می‌کند) و هم نقطه آسیب‌پذیری (چون استقلال عاطفی او را تهدید می‌نماید). در بستر فرهنگی-اسطوره‌ای، منیژه بازتاب آرکی تایپ زن ایثارگر در ادبیات کلاسیک فارسی است که در آن، رنجکشی عاشقانه نه تنها ضعف نیست، بلکه به فضیلتی نجات‌بخش ارتقا می‌یابد. این الگو، هرچند در ظاهر ستایشگر فداکاری زنانه است، در لایه‌های زیرین، گویای انتظارات سنگین فرهنگی از زنان به مثابه قربانیان همیشگی عشق است. با این حال، منیژه

از این کلیشه فراتر رفته: ایثار او نه از سر اجبار، که از ژرفای اراده‌ای آگاهانه سرچشمه می‌گیرد. او در نهایت درماندگی، با خلق امید و معنا در فضایی تهی از نور، نشان می‌دهد که حتی در تاریکی مطلق، ذهن انسان قادر است با تکیه بر عشق، چراغی برای مقاومت بیافروزد. این تنش ظریف میان آسیب‌پذیری و قدرت، او را به وجودی تراژیک-قهرمان بدل می‌کند که در آستانه فروپاشی و بقا، میان نیستی و استمرار، سرگردان ایستاده است.

۳-۲-۳. تأثیر عشق منیژه در ایجاد حس آرامش و بازسازی روانی بیژن

منیژه بدو گفت دل شاد دار	همه کار نابوده را باد دار
نگه کرد بیژن خیره بماند	از آن چاه خورشید رخ را بخواند
که ای مهربان از کجا یافتی	خورشها کزین گونه بشتافتی
بخندید خندیدنی شاهوار	چنان که آمد آواز بر چاهسار
	(همان: ۴۵۹-۴۶۰)

۳-۲-۴. تشویق و قوت قلب دادن منیژه به بیژن

بگفتش که دادم سراسر پیام	بدان مرد فرخ پی نیک نام
چنین داد پاسخ که آنم درست	که بیژن به نام و نشانم بجست
	(همان: ۴۶۱)

این ابیات، نقشی که او در تقویت روحیه بیژن و نوید رهایی ایفا می‌کند را نشان می‌دهند.

۳-۲-۵. نقش منیژه در تبدیل بیژن به فردی با شجاعت و تعهد بیشتر

بدین رنج کز من تو برداشتی	زیان مرا سود پنداشتی
بدادی به من گنج و تاج و گهر	جهاندار خویشان و مام و پدر
اگر یابم از چنگ این اژدها	بدین روزگار جوانی رها
بکردار نیکان یزدان پرست	پیویم پیای و بیازم بدست
بسان پرستار پیش کیان	بیاداش نیکیست بندم میان
	(همان: ۴۶۲)

اقدام منیژه در تعامل با بیژن به عنوان یک کاراکتر تراژیک و قهرمان، فراتر از صرفاً ایفای نقش «تجارت‌دهنده» یا «عشق‌ورز» است. او در این ارتباط به بازسازی روانی و عاطفی بیژن می‌پردازد و این فرآیند، هم‌راستا با تغییرات بنیادین در ذهنیت و هویت اوست. منیژه با استفاده از ابزار زبان و رفتار، نه تنها بیژن را از آسیب‌پذیری‌اش رهایی می‌بخشد، بلکه او را

به سوژه‌ای فعال تبدیل می‌کند که قادر است از شرایط سخت به فرصتی برای رشد و تجدید حیات تبدیل شود. در این بازسازی هویت، منیژه بر تحول در درک «خودکارآمدی» بیژن تأکید می‌کند و با تغییر پارادایم ذهنی او از «قربانی» به «فاعل»، به بازسازی نقش روانی بیژن می‌پردازد.

در تحلیل این کنش، به‌وضوح می‌توان به کارکرد ابزاری زبان اشاره کرد که منیژه برای انتقال بیژن از فضای درماندگی به سوی فعال‌سازی اراده به کار می‌برد. «گفتار» منیژه، که به تأکید بر «سرفرازی» بیژن اختصاص دارد، نشان‌دهنده درک ژرف وی از نیازهای روانی بیژن و توانایی‌اش در تغییر وضعیت او از یک موجود منفعل به موجودی که قادر است برای مقابله با چالش‌ها بر خویش فائق آید، است. این تغییر در نگرش بیژن از منظر روانشناسی مثبت‌گرا قابل تبیین است؛ جایی که بحران‌های عاطفی و روانی، نه تنها نشانه شکست که فرصتی برای رشد و تقویت تاب‌آوری روانی به شمار می‌روند.

در همین راستا، منیژه از زبان به‌عنوان ابزاری برای بازسازی روایت شخصی بیژن استفاده می‌کند، به‌گونه‌ای که او را از دیدگاه بحران‌زده به سوژه‌ای فعال و مقاوم در برابر سرنوشت تبدیل می‌کند. این فرآیند، که در روانشناسی به «تغییر نقش» یا «بازسازی شناختی» شناخته می‌شود، بر این اساس استوار است که یکی از طرفین رابطه، به‌ویژه با تکیه بر ابزار عاطفی و شناختی، می‌تواند به‌عنوان «عاملیت درمانگرانه» عمل کرده و چرخه معیوب درماندگی را بشکند. «زمانی که انسان خود را متعهد می‌سازد و درمی‌یابد که انتخاب‌هایش نه تنها هویت فردی و رابطه‌های او را شکل می‌دهند، بلکه در مقیاسی گسترده‌تر، بر سرنوشت جامعه نیز اثر می‌گذارند، در واقع به نقش خود به‌عنوان کسی که معیارها را تعیین می‌کند، آگاه می‌شود. چنین فردی نمی‌تواند از بار مسئولیتی که با آگاهی و انتخاب‌هایش همراه است، شانه خالی کند» (سارتر، ۱۳۶۱: ۲۹)؛ اما این پرسش همچنان باقی است که آیا ایثار منیژه ناشی از نیاز ناخودآگاه او به ابراز قدرت از طریق نقش نجات‌بخش است یا بازتابی از عشقی پاک و بی‌ریا که در آن، فداکاری و حمایت از معشوق بدون هیچ‌گونه خودخواهی و خودشیفتگی صورت می‌گیرد؟ پاسخ این پرسش در پیچیدگی و دقت عمل منیژه نهفته است؛ جایی که او با تحقق نیازهای هیجانی‌اش از طریق مراقبت از بیژن، به رشد و تعالی او به‌عنوان یک سوژه مستقل یاری می‌رساند. منیژه نه فقط به‌عنوان یک زن فداکار، بلکه به‌عنوان یک نیروی محرکه در فرآیند تغییر و تحول در زندگی بیژن و حتی در خود، عمل می‌کند. در این رابطه، او هم‌زمان با ایثار و فداکاری، به‌عنوان یک کنشگر فعال و صاحب اراده عمل می‌کند که با قدرت ذهنی و عاطفی خود،

زمینه‌های جدیدی برای تحقق هویت مستقل بیژن فراهم می‌آورد. در این زمینه، منیژه نه تنها نمادی از عشق تراژیک، بلکه تجسمی از هویت زنانه‌ای است که از طریق عقل و اراده، قادر به برهم زدن ساختارهای پیشین و ایجاد فضایی جدید برای تغییر و رشد است، شخصیت فرد به‌عنوان یک سیستم پویا و یکپارچه از فرایندهای روان‌شناختی و ذهنی‌اش شکل می‌گیرد که به‌طور مداوم تحت تأثیر تعاملات درونی و بیرونی قرار دارد. این سیستم نه ثابت و ایستا، بلکه دائماً در حال تحول است؛ جایی که افکار، احساسات و رفتارهای فرد نه به‌عنوان نتایج پیش‌ساخته، بلکه به‌عنوان پیامدهای پیچیده و متغیر این تعاملات پویای روانی و اجتماعی ظاهر می‌شوند. در این چارچوب، شخصیت نه ویژگی‌های ثابت یا از پیش تعریف‌شده، بلکه محصولی است که در گذر زمان از فرایندهای دگرگون‌شونده و بازتعریف‌شونده در بستر شرایط مختلف پدید می‌آید. این نگاه، انسان را نه به‌عنوان یک موجود ثابت و معین، بلکه به‌عنوان موجودی که به‌طور مستمر در حال تکامل و بازسازی است، می‌بیند (راس، ۱۳۷۵: ۱۴).

این تقابل میان ایثار و عاملیت، میان فداکاری و استقامت، منیژه را به شخصیتی تبدیل می‌کند که در مرز میان اسطوره و روان‌شناسی، در حالی که تحت فشار ساختارهای اجتماعی و فرهنگی است، به‌عنوان نمادی از توانایی انسان برای معنا بخشیدن به رنج و تبدیل تاریکی به روشنائی شناخته می‌شود. در این منظر، او به‌عنوان یک نمونه انسانی درک می‌شود که توانسته است بحران‌های درونی و بیرونی خود را به نقطه‌ای از کمال و رشد تبدیل کند و در این فرایند، علاوه بر معشوق، خود را نیز متحول می‌سازد که نشانه‌ای از رابطه‌ای تحول‌آفرین و رشددهنده است.

۳-۳. پایداری در برابر طرد و تنهایی

۳-۳-۱. طرد از خانواده و رویارویی با تنهایی

نبینی کزین بدهنر دخترم	چه رسوایی آمد بیبران سرم
وز آنجا به ایوان آن بی‌هنر	منیژه کزو ننگ یابد گوهر
برو با سواران و تاراج کن	نگون بخت را بی‌سر و بی‌تاج کن
بگو ای بنفرین شوریده بخت	که بر تو همی نزید تاج و تخت
بننگ از کیان پست کردی سرم	بخاک اندر انداختی افسرم

(فردوسی، ۱۳۸۸: ۴۴۴)

پدر گشته بیزار و خویشان ز من	برهنه دوان بر سر انجمن
	(همان: ۴۶۱)

۳-۳-۲. تحمل سختی‌ها در کنار معشوق و انزوا از جامعه

منیژه برهنه بیک چادرا
برهنه دوپای و گشاده سرا
خروشان پیامد بنزدیک چاه
یکی دست را اندرو کرد راه
(همان: ۴۴۵)

۳-۳-۳. مقاومت در برابر فشارهای روحی و جسمی

منیژه سبک آتشی بر فروخت
که چشم شب قیرگونرا بسوخت
بدلش اندرون بانگ رویینه خم
که آید ز ره رخس پولاد سم
(همان: ۴۶۲)

۳-۳-۴. مقاومت در برابر سرنوشت

همی نان کشکین فراز آورم
چنین راند یزدان قضا بر سرم
ازین زارتر چون بود روزگار
سرآرد مگر بر من این کردگار
(همان: ۴۵۹)

شخصیت منیژه در مواجهه با طرد خانوادگی، انزوای اجتماعی و مقاومت در برابر تقدیر، گویای فرایندی پیچیده از رشد فردی است که در آن، عشق به مثابه نیرویی تحول آفرین، همزمان هم ویرانگر و هم نجات‌بخش ظاهر می‌شود. طرد شدن او از سوی افراسیاب و جامعه («منیژه برهنه بیک چادرا») نه تنها محرومیت مادی، بلکه حمله به هویت اجتماعی و روانی اوست. این ضربه، که در روانشناسی به عنوان «طرد وجودی» شناخته می‌شود، معمولاً به بحران هویت می‌انجامد؛ اما منیژه با انتخاب آگاهانه، اعتراف به حقیقت این طرد را به فرصتی برای تثبیت اصالت وجودی بدل می‌کند. او با پذیرش مسئولیت کامل انتخابش، علی‌رغم آگاهی از پیامدهای شکننده، نشان می‌دهد که هویت او نه از پذیرش اجتماعی، بلکه از وفاداری به ارزش‌های درونی‌اش سرچشمه می‌گیرد. این وفاداری، هرچند با تنهایی مطلق و محرومیت از نیازهای اولیه («نه خوردن، نه پوشیدن») همراه است، اما در عین حال، مرزی استوار میان «خود راستین» و «انتظارات تحمیلی جامعه» ترسیم می‌کند. این فرآیند دقیقاً با مفهوم وجودشناختی «دازاین» در فلسفه مارتین هایدگر هم‌راستا است، که بر اساس آن: «دازاین از طریق گوش سپردن به ندای وجدان، گوش سپاری به "آن‌ها" (اصول عرفی جهان روزمره) را که مانع شنیده شدن صدای وجدان می‌شود، می‌گسلد. به گفته هایدگر، پس او نخست باید بتواند خود را بیابد و آن هم چون آن خودی که از شنیدن صدای خود فرومانده است.» (هایدگر، ۱۳۹۸: ۵۹۲).

بدین ترتیب، منیژه با نادیده گرفتن فشارهای اجتماعی و گوش سپردن به ندای وجدان خویش، از هویت تحمیلی «آن‌ها» رهایی یافته و اصالت وجودی خود را تثبیت می‌کند؛ همان‌گونه که هایدگر اذعان می‌کند. این وفاداری به وجدان و پذیرش مسئولیت انتخاب، اساس رشد فردی و مقاومت در برابر تقدیر تحمیلی است.

سازوکارهای مقابله‌ای او در این مرحله، ترکیبی از تاب‌آوری هیجانی و بازسازی شناختی است. کشمکش در برابر فشارهای جسمی و روحی به‌ویژه در ابیاتی که از مقاومت او در برابر فشارهای سرنوشت حکایت دارند، همچون «منیژه سبک آتشی بفروخت / که چشم شب قیرگون را بسوخت»، نمایان است. آتش، نماد درونی منیژه است که نه تنها می‌سوزاند بلکه به نوعی روشنایی برای هدایت مسیرهایش در دل تاریکی‌ها و شرایط سخت فراهم می‌آورد. مقاومت او در برابر سرنوشت، در گفتارهای فلسفی و دینی به‌طور خاص با تمایل به تغییر تقدیر و رهایی از بندهای جبری سرنوشت مرتبط است. در جملاتی همچون «گفتار او خطاب به تقدیر: همی نان کشکین فراز آورم»، منیژه به نوعی از خودآگاهی و اعتراض به تقدیر دست می‌یابد که در آن اراده و اختیار انسانی به مقابله با سرنوشت می‌رود. او از تقدیر ناراضی است و در عین حال که به آن گلایه می‌کند، این اعتراض، خود نوعی مقاومت در برابر باورهای مرسوم به سرنوشت و تقدیر است که در فرهنگ‌های مختلف، به‌ویژه در متن‌های حماسی، به‌طور غالب برای زنان به کار می‌رود. منیژه، برخلاف نگرش جبرگرایانه حاکم بر اسطوره‌ها، با تأکید بر اراده آزاد، مسئولیت وجودی انتخاب-هایش را می‌پذیرد. این طغیان، هرچند او را در برابر خشم ساختارهای قدرت (خانواده، جامعه، حتی تقدیر) قرار می‌دهد، اما همزمان، بنیانی برای خودشکوفایی او فراهم می‌کند، قهرمان حماسی در مسیری گام برمی‌دارد که از پیش برای او رقم خورده است، گویی سرنوشتی محتوم او را به پیش می‌راند. او نه آفریننده این تقدیر، بلکه مجری آن است؛ با این حال، در سیر حوادث، کنش‌هایش بی‌اهمیت نیست. او در تدارک سرنوشت خویش مشارکت دارد؛ اما نه به معنای انتخابی آزاد، بلکه در چارچوب نقشی که روایت بر او تحمیل کرده است. اراده‌اش در دل تقدیری نهفته است که مسیر او را مشخص کرده، اما تحقق آن بدون کنش‌های او ممکن نیست. بدین سان، او نه کاملاً اسیر جبر، نه کاملاً آزاد، بلکه در فضایی میان این دو در حرکت است؛ به پیش رانده می‌شود؛ اما در این پیشروی، باید کنش کند و عمل او خود بخشی از این مسیر مقدر است (مختاری، ۱۳۷۹: ۷۶).

نکته پارادوکسیکال در شخصیت منیژه، همزیستی آسیب‌پذیری و قدرت مطلق است. از یکسو، او در اوج درماندگی جسمانی و عاطفی تصویر می‌شود و از سوی دیگر، همین فروپاشی

ظاهری، بستری برای ظهور «خود آرمانی» اوست که در عشق به بیژن متجلی می‌شود. عشق او، که پیشتر به بیژن جهت می‌داد، اکنون به سوژه‌ای مستقل تبدیل شده است؛ گویی او نه برای بیژن، که برای حفظ تقدس خود ایده‌آلش می‌جنگد. این جابجایی، نشان می‌دهد که فداکاری منیژه، در ژرفنای خود، تلاشی برای نجات تصویر آرمانی خویش از گزند واقعیت تحقیرآمیز است. اگر فرد در برابر هنجارهای اجتماعی و فرهنگی زمانه خود قرار گیرد و از بسیاری جهات با دیگران متفاوت باشد، دستیابی به فردیت به‌عنوان یک فرآیند خودآگاه و اصیل، امری بس دشوار می‌شود. در این وضعیت، فرد نه تنها باید درون خود را بازشناسی کند، بلکه باید در برابر فشارهای اجتماعی که او را به هم‌رنگی با جمع می‌خواند، مقاومت کند. این تضاد میان هویت فردی و هنجارهای جمعی، فرد را به چالشی روان‌شناختی می‌کشانند که باید به شکل مداوم میان هویت خود و نیاز به تعلق به جامعه در تعادل باشد. در واقع، فردانیت در این شرایط نه به سادگی به‌دست می‌آید، بلکه نیازمند فرآیندی است که در آن فرد باید از مرزهای اجتماعی و فرهنگی عبور کند و به شکلی از خودآگاهی دست یابد که بر اساس آن، هویت مستقل و منحصر به فرد خود را بیافریند (بیلسکر، ۱۳۸۷: ۹۶).

در بستر فرهنگی، طرد منیژه، بازتاب تنشی تاریخی میان عشق فردی و هنجارهای جمعی است. جامعه‌ای که او را به خاطر نقض قواعد جنسیتی تنبیه می‌کند، در واقع، می‌خواهد زنی را که از نقش سنتی «دختر مطیع» فراتر رفته، به جایگاه فرودست بازگرداند؛ اما منیژه، با تبدیل انزوا به فضایی برای بازتعریف هویت، نشان می‌دهد که حاشیه‌نشینی اجباری می‌تواند به مکانی برای مقاومت بدل شود. او در این حاشیه، به سوژه‌ای خودبنیاد تبدیل می‌شود که هستی‌اش را برپایه اخلاقیاتی شخصی (وفاداری، صداقت، پایداری) بازمی‌سازد. این گذار از «قربانی» به «کنشگر»، او را در تقاطع اسطوره و واقعیت قرار می‌دهد: اسطوره او را می‌آزارد؛ اما او در پاسخ، اسطوره خود را می‌آفریند.

۳-۴. عاملیت زنانه: مقاومت در برابر مردسالاری اساطیری

۳-۴-۱. مقاومت در برابر محدودیت‌های اجتماعی و خانوادگی

منیژه منم دخت افراسیاب برهنه ندیده رخم آفتاب
(فردوسی، ۱۳۸۸: ۴۵۹)

۳-۴-۲. رهایی از قید و بندهای اجتماعی به خاطر عشق

منیژه بیامد گرفتش به بر گشاد از میانش کیانی کمر
نهفته بکاخ اندر آمد به شب بیگانگان هیچ نگشاد لب
(همان: ۴۴۰-۴۳۹)

۳-۴-۳. نقش فعال و تأثیرگذار در سرنوشت داستان

دانش ز اندهان یکسر آزاد شد	منیژه ز گفتار او شاد شد
که بودش به چاه اندرون غمگسار	بیامد دوان تا بدان چاهسار
بدان مرد فرخ پی نیک نام	بگفتش که دادم سراسر پیام
بینی سر تیغ مردم کشان	کنون چون درست آمد از تو نشان
بپرورین براندازم آسوده سنگ	زمین را بدرانم اکنون به چنگ

(فردوسی، ۱۳۸۸: ۴۶۱)

منیژه به عنوان نمادی از زن قدرتمند و مستقل در بطن متنی که ساختارهای اجتماعی‌اش عمدتاً بر مبنای تسلط مردانه است، درواقع به تقابل با آنچه جامعه به عنوان «هویت زنانه» در نظر گرفته است، برمی‌خیزد. در مقام یک زن از طبقه‌ای ممتاز، او نه تنها به خاطر موقعیت خانوادگی‌اش بلکه به دلیل مواجهه با تکلیف‌های ژرف وجودی خود در زمینه عشق و وفاداری، با بحران‌های هویتی مواجه می‌شود که در آن، مرزهای اجتماعی و روانی او به چالش کشیده می‌شود. در تلاقی این مرزهاست که منیژه، به عنوان یک سوژه، استقلال خود را بازمی‌یابد و از آن فراتر می‌رود، منیژه برای آنکه بیژن را نزد خود نگه دارد، با شجاعت و بی‌پروایی دست به کار می‌شود، تمامی اصول و مرزهای خانوادگی‌اش را پشت سر می‌گذارد و بیژن را وارد حریم شخصی‌اش می‌کند؛ حریمی که سال‌ها با جدال‌ها و تنش‌های مختلف با سرزمین بیژن روبه‌رو بوده است. این حرکت در کنار آنکه به معنای تجاوز به مرزهای سنتی و اجتماعی است، گواه بر نیازی درونی برای حفظ بیژن در کنار خود و گسترش دایره‌ای از قدرت و کنترل در فضای خصوصی اوست (تابان‌مهر و همکاران، ۱۴۰۱: ۴۸).

این سرکشی از قواعد و انتظارات عمومی، در واقع، نمایانگر رهایی روان‌شناختی و فکری منیژه از اسارت در اصول و مفاهیم هنجاری است که به‌طور تاریخی به زنان تحمیل شده است. در این چارچوب، مقاومت او به عنوان فردی مستقل در برابر موانع اجتماعی، فراتر از یک اقدام عاطفی، به نوعی از «خودآگاهی» و «خودانگاره» مربوط می‌شود که به دنبال شکستن محدودیت‌های سنتی است. او تصمیم می‌گیرد تا از ساختارهای ریشه‌دار و مسلط به عنوان نمودهایی از نظم بیرونی رها شود و مسیر خویش را، فارغ از آنچه به‌طور معمول به عنوان «وظیفه زنانه» در نظر گرفته می‌شود، انتخاب کند. این رهایی به‌طور بنیادی به مفهوم «آزادی» در فلسفه‌های اگزیستانسیالیستی و حتی در روان‌شناسی یونگی از مفهوم «خود» مربوط است که در آن فرد به هویت حقیقی و نه تحمیل‌شده خویش

دست می‌یابد. به همین جهت، منیژه نه تنها به‌عنوان یک شخصیت حماسی بلکه به‌عنوان یک نماد از آزادی فردی و خودجوش در برابر ساختارهای اجتماعی و روان‌شناختی مطرح می‌شود. منیژه نمادی است از زنانی که در مقابل نظم‌های تثبیت‌شده اجتماعی، که خود را در قالب موانع متعدّد از جمله مخالفت‌های خانوادگی و تضادهای فرهنگی و دینی نشان می‌دهند، ایستادگی می‌کنند و با پذیرش مسؤولیت‌های فردی، نه تنها هنجارهای سنتی را به چالش می‌کشند بلکه از طریق شکستن این هنجارها، تلاش می‌کنند تا به خودآگاهی و تحقق حقوق طبیعی خود دست یابند. این به نوعی بازتابی است از مبارزهای فلسفی با نیروی غالب و توانمندی برای ساختن مجدّد واقعیت‌ها در جهت فردیت و آزادی (کزازی و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۱).

عشق او به بیژن، که به‌عنوان یک نیروی محرکه برای تغییرات درونی و بیرونی در داستان عمل می‌کند، به هیچ‌وجه تنها یک احساس رقیق و عاشقانه نیست. بلکه نوعی از اراده‌ای آگاهانه و تصمیم‌گیری است که به شکستن قید و بندهای ذهنی و جسمی تعلق دارد. در این مسیر، منیژه، خود را از مسیرهای پیشین جامعه‌اش جدا می‌کند تا حقیقت درونی‌اش را، که در قالب عشق به بیژن تجلی می‌یابد، پی گیرد. به همین دلیل، عشق او به بیژن نه تنها به‌عنوان یک رابطه عاطفی بلکه به‌عنوان یک فرآیند روان‌شناختی عمیق دیده می‌شود که در آن انتخاب آزادانه منیژه و قدرتی که از این انتخاب حاصل می‌شود، باعث تجلی اراده‌ای قوی در تغییر مسیر سرنوشت می‌شود. اقدام منیژه در آوردن بیژن به کاخ بدون اطلاع پدر، نمونه‌ای از جسارت و استقلال است که در چارچوب هنجارهای اجتماعی آن دوران، نادر و غیرمنتظره به شمار می‌آید. در این کنش، منیژه، افزون بر نمایش قدرت تصمیم‌گیری خود، این نوع استقلال در انتخاب شریک زندگی به‌طور غیرمستقیم به مفهومی از مدرسالاری اشاره دارد؛ جایی که زنان، با وجود محدودیت‌های اجتماعی و فرهنگی، توانایی‌های خود را برای تحقق خواسته‌ها و آرزوهایشان به منصه ظهور می‌رسانند. به‌طور کلی، این حرکت، ضمن اشاره به جنبه‌های فردی و شخصی منیژه، نشانگر فرآیندهایی است که زنان در تلاش برای دستیابی به استقلال و هویت خود در برابر اقتدار سنتی به کار می‌گیرند (شمیسا، ۱۳۹۷: ۸۵۲).

عمل او در نجات بیژن، که در آن نه تنها محبت و وفاداری بلکه ریسک و فداکاری نیز مشاهده می‌شود، مفهوم «مقابله با تقدیر» را پیش می‌کشد. در رویکردهای فلسفی نوافلاطونی و اگزیستانسیالیستی، تقدیر یا سرنوشت، چیزی است که افراد در پی آن می‌روند؛ اما منیژه با اقدام خود نشان می‌دهد که سرنوشت را می‌توان تغییر داد و انسان در

موقعیت‌های بحران، می‌تواند آزادی ارادی خود را به منصه ظهور بگذارد. این توانایی در تغییر و خلق مسیرهای نوین درونی و بیرونی، در حقیقت، نمایشگر قدرت روانی او است که نه تنها از آگاهی به خود بلکه از توانمندی‌های نهفته در درونش ناشی می‌شود. این فرآیند، رهایی از هنجارهای اجتماعی به مثابه عبور از «نارسایی‌های روانی» است که به‌طور سنتی در شخصیت‌های زنانه متون حماسی وجود دارد. منیژه با آزادسازی خود از این نارسایی‌ها، به یک خودآگاهی بالغ دست می‌یابد که در آن همه هویت‌های اجتماعی و جنسی‌اش را بازتعریف می‌کند. در این فضا، او نه تنها در تلاش برای نجات بیژن است بلکه در حال نجات خود نیز می‌باشد. این فرآیند نجات از درون، به‌طور همزمان بازسازی هویت و خودشناسی فرد است. منیژه در این سفر روحی، به «خود حقیقی» خود که فراتر از محدودیت‌های اجتماعی و جنسیتی است، دست می‌یابد.

در نهایت، منیژه با تمامی پیچیدگی‌هایش به نمادی از رهایی، آزادی اراده و شکست نظم‌های تحمیلی و سلسله‌مراتبی بدل می‌شود. او از آنچه که تاریخ و اجتماع برایش تعریف کرده‌اند، فراتر می‌رود و از بطن یک روایت حماسی، تصویری نو از زنانی را می‌سازد که در عین آسیب‌پذیری‌های فردی و اجتماعی، قدرت تغییر و بازآفرینی خود و دیگران را در دست دارند.

۵. نتیجه گیری

در داستان بیژن و منیژه، شخصیت منیژه به عنوان یکی از چهره‌های برجسته زن در ادبیات حماسی فارسی، تجسمی از شجاعت، استقلال، فداکاری و مقاومت در برابر محدودیت‌هاست. او با انتخاب عشق به بیژن، نه تنها به مقابله با هنجارهای اجتماعی و خانوادگی می‌پردازد، بلکه هویت فردی‌اش را تقویت کرده و به عنوان یک زن مستقل و آگاه در برابر فشارهای اجتماعی ایستادگی می‌کند. فداکاری و ایثار منیژه در حمایت از بیژن، نمادی از عشق بالغ و مسؤولیت‌پذیری است و تحمل طرد اجتماعی و انزوا، استقلال عاطفی و روانی او را نشان می‌دهد. به این ترتیب، منیژه به عنوان یک زن قدرتمند در ادبیات حماسی، نقشی فعال و تعیین‌کننده در روایت ایفا می‌کند و با تصمیمات و اقداماتش، مسیری متفاوت را در این نوع ادبیات تعریف می‌کند. عشق منیژه به بیژن، نیرویی تحول‌آفرین است که او را به اقدامات بزرگ و فراتر از انتظارات جامعه سوق می‌دهد. او با ابراز عشق بی‌پروا و زیر پا گذاشتن هنجارها، عشق را به دشمنی ترجیح داده و نقش‌های سنتی و محدودکننده زنان را به چالش می‌کشد و بدین‌سان، اختیار و عاملیت خود را به رخ می‌کشد. منیژه با فداکاری در تأمین نیازهای اولیه بیژن و تحمل سختی‌ها برای یاری رساندن به او، همذات‌پنداری عمیق خود را با معشوق نشان می‌دهد. او با شجاعت و اراده، در برابر محدودیت‌های اجتماعی و خانوادگی ایستادگی کرده و به عنوان شخصیتی مستقل معرفی می‌شود که نمادی از مبارزه با محدودیت‌ها و دستیابی به آزادی و استقلال است. او نه تنها به عنوان یک زن فداکار، بلکه به عنوان نیروی محرکه در فرآیند تغییر و تحول در زندگی بیژن و حتی در خود، عمل می‌کند و جایگاه خود را به عنوان یکی از نمونه‌های کم‌نظیر شخصیت‌پردازی در شاهنامه، برجسته می‌سازد. منیژه با تاب‌آوری هیجانی و بازسازی شناختی، در برابر فشارهای جسمی و روحی ایستادگی می‌کند و با اعتراض به تقدیر و ابراز نارضایتی از آن، به خودآگاهی دست می‌یابد. این طغیان، اگرچه او را در برابر خشم ساختارهای قدرت قرار می‌دهد، اما بنیانی برای خودشکوفایی او فراهم می‌کند و او را به مشارکت‌کننده‌ای فعال در تدارک سرنوشت خویش تبدیل می‌کند. شخصیت منیژه به‌طور پارادوکسیکال، همزیستی آسیب‌پذیری و قدرت مطلق را به نمایش می‌گذارد و در اوج درماندگی جسمانی و عاطفی، بستری برای ظهور «خود آرمانی» او فراهم می‌شود. او با تبدیل انزوا به فضایی برای بازتعریف هویت، نشان می‌دهد که حاشیه‌نشینی اجباری می‌تواند به مکانی برای مقاومت بدل شود و در این حاشیه، به سوژه‌ای خودبنیاد تبدیل می‌شود که هستی‌اش را بر پایه اخلاقیاتی شخصی بازمی‌سازد.

عشق منیژه به بیژن، نوعی ارادهٔ آگاهانه و تصمیم‌گیری است که به شکستن قید و بندهای ذهنی و جسمی تعلق دارد و با آوردن بیژن به کاخ بدون اطلاع پدر، جسارت و استقلال خود را به نمایش می‌گذارد. منیژه با آزادسازی خود از نارسایی‌های روانی، به خودآگاهی بالغ دست یافته و به «خود حقیقی» خود که فراتر از محدودیت‌های اجتماعی و جنسیتی است، دست می‌یابد. در نهایت، منیژه به نمادی از رهایی، آزادی اراده و شکست نظم‌های تحمیلی بدل می‌شود و تصویری نو از زنانی را می‌سازد که در عین آسیب‌پذیری‌های فردی و اجتماعی، قدرت تغییر و بازآفرینی خود و دیگران را در دست دارند.



منابع

- آدلر، آلفرد (۱۳۷۰). دیدگاه روانشناسی فردی، ترجمه حسن شرفشاهی، تهران: تصویر.
- بیلسکر، ریچارد (۱۳۸۷). اندیشه یونگ، ترجمه حسین پاینده، تهران: آشیان.
- حیدری، حمیدرضا و جمشیدی، فرزانه، (۱۳۹۷). «بررسی ابعاد روان شناسی شخصیت در داستان منیژه و بیژن شاهنامه فردوسی با تکیه بر سنخ‌نمای شخصیتی مایرز- بریگز»، کنفرانس بین‌المللی مطالعات زبان، ادبیات و فرهنگ.
- راس، آلن آ (۱۳۷۵). روانشناسی شخصیت (نظریه‌ها و فرایندها)، ترجمه سیاوش جمال‌فر، تهران: روان.
- سارتر، ژان پل (۱۳۶۱). اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر، ترجمه مصطفی رحیمی، تهران: مروارید.
- سلیگمن، مارتین (۱۳۹۵) خوش‌بینی آموخته شده شده، ترجمه فروزنده داورپناه و میترا محمدی، تهران: رشد.
- شمیسا، سیروس (۱۳۹۷). شاه‌نامه‌ها، تهران: هرمس.
- علی‌اکبرزاده زهتاب، مرجان (۱۳۹۹). «مقایسه عاشقانه‌های حماسی و غنایی (با تکیه بر زال و رودابه، رستم و تهمنه و بیژن و منیژه فردوسی و خسرو و شیرین و لیلی و مجنون نظامی)»، سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار/دب)، ۱۳ (۵)، ۱۱۵-۱۳۳.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۸). شاهنامه، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ پانزدهم، تهران: قطره.
- فروم، اریک. (۱۳۶۳). هنر عشق ورزیدن، ترجمه پوری سلطانی. تهران: مروارید.
- فولادی، محمد و رحمانی، مریم. (۱۳۹۷). «بررسی و نقد داستان بیژن و منیژه بر اساس کهن الگوی سفر قهرمان جوزف کمبل»، پژوهش‌های دستوری و بلاغی، ۸ (۱۳)، ۹۳-۱۱۳.
- کزازی، میرجلال‌الدین و احمد کریمی و نادر ابراهیمیان (۱۳۹۱). «بررسی مقام و چهره زنان در شاهنامه و ایللیاد»، مجموعه مقالات همایش پژوهش‌های ادبی، دوره ششم.
- کشاورزی، نرگس و عرب، زهره، (۱۴۰۱). «تحلیل فضایل و توانمندی‌های بیژن و منیژه از نظر روانشناسی مثبت‌نگر مارتین سلیگمن»، هفتمین همایش بین‌المللی روانشناسی، علوم تربیتی و حقوق کودک در جهان اسلام، تهران.
- مختاری، محمد (۱۳۷۹). حماسه در رمز و راز ملی، تهران: توس.
- مرادی، سکینه، (۱۳۹۷). «بررسی شخصیت منیژه در شاهنامه با رویکرد کهن‌الگوی یونگ»، اولین همایش بین‌المللی زبان و ادبیات فارسی، همدان.
- نصر اصفهانی، محمدرضا و لیلا میرمجرییان (۱۳۸۸). «دو بانوی عشق مقایسه تحلیلی - انتقادی شخصیت و جایگاه هلن و منیژه در دو حماسه ایللیاد و شاهنامه»، مطالعات ادبیات تطبیقی، ۳ (۱۳)، ۱۶۲-۱۳۹.
- هایدگر، مارتین (۱۳۹۸). هستی و زمان، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران: نشر نی.